

نگاهی تطبیقی به شعر احمد شاملو و احمد مطر

(با رویکرد تحلیل روان‌شناختی بر پایه نظریه شخصیت فروید)

جواد کبوتری*

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۷

معصومه بخشی زاده**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۱۸

حسین آریان***

چکیده

احمد مطر شاعر شناخته شده عرب، اشعار اجتماعی خود را در تعارض با اعمال و افکار طبقه حاکمیت سروده است. در این اشعار، شاهد اعتراض‌ها و افشاگری‌های وی علیه جامعه خیانتکار و حکومت ظالم هستیم؛ همین رویه را می‌توان در شعر/احمد شاملو ملاحظه کرد. مشابهت‌های فکری این دو شاعر باعث شد تا اشعار و افکار آن‌ها را بر اساس نگرش ادبیات تطبیقی بررسی نماییم. از میان رویکردهای نقدی نظریه شخصیت که در میان روان‌شناسان از بحث‌های حائز اهمیت بود را به خاطر برجستگی شواهد مرتبط با آن در شعر/احمد مطر و/احمد شاملو برگزیدیم. در این پژوهش، اشعار شاعران نامبرده را با توجه به نظریه‌های روان‌شناسی معروف بررسی کرده‌ایم؛ با توجه به نظریه فروید مبنی بر ابعاد سه‌گانه شخصیت، تعارض‌های نهاد، من و فراخود را در شعر هر دو شاعر باز نموده و مکانیسم‌های روانی بکاررفته در جهت حل این تعارض را مشخص کرده‌ایم. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و بر پایه روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

کلیدواژگان: نظریه شخصیت، نقد ادبی، ادبیات معاصر، شعر عربی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهدشت، دانشگاه آزاد اسلامی، دهدشت، ایران.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

پیشگفتار

تحلیل متون ادبی بر پایه نظریات روان‌شناختی، دیرزمانی نیست که در جهان و بالتبع در ایران مورد توجه قرار گرفته است؛ با این حال این شیوه نقد ادبی بسیار مورد توجه محققان واقع شده است. اصولاً پیوستگی عمیقی میان متون ادبی و روان ناخودآگاه بشر وجود داشته است؛ از این رو می‌توان هر اثر ادبی و حتی هر نوشته بشری را بر اساس مبانی روان‌شناختی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این میان، متن‌هایی هستند که با توجه به محتوای آن‌ها، قابلیت بررسی بر اساس مبانی یک نظریه خاص را دارند. اشعار شاعر معروف/حمد مطر از این جهت که نشانه‌های معناداری از منظر نظریه شخصیت فروید دارد در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

حمد مطر شاعر نامدار عربی، در سال ۱۹۵۰ در روستای تنومه بصره متولد شد. از چهارده سالگی شعر را با گرایش رمانتیسم آغاز کرد. این رویه‌ای است که در مورد اکثر شاعران می‌توان ملاحظه کرد. در شعر پارسی نیز شاعران نامدار معاصر نظیر نیما،/خوان، سهراب و فروغ با همین شیوه به شعر روی آورده و در پی تحولات فکری، به جانب شعر اجتماعی و فلسفی متمایل گردیدند.

مطر به زودی با درک مسائل و مشکلات اجتماعی موجود در جامعه، به سمت شعر اجتماعی متمایل گردید و از این راه به شهرتی بسیار دست یافت (مطر، ۱۳۹۲: ۱۶). شعرهای مطر که با عنوان «لافتات» (پلاکاردها) منتشر می‌گردید، صرفاً به بیان درگیری‌های فکری و روحی وی با نظام نابسامان سیاسی اختصاص داشت. از این منظر، شعر وی به عنوان نمونه موفق شعر منسجم و هدفدار قابل بررسی است.

حمد شاملو شاعر بلندآوازه معاصر، به سبب نوآوری‌ها و بدیع‌گویی‌های خویش، شاعری صاحب سبک محسوب می‌شود. عمدتاً اشعار وی در قالب سپید سروده شده است که نه تنها خود آغازگر این شیوه از شاعری است بلکه تنها پیرو حقیقی این سبک نیز دانسته شده است. اشعار شاملو در نکوهش حاکمیت و طبقه ظلم‌پذیر جامعه است.

این مسأله ما را بر آن داشت که شعر این دو شاعر را با توجه به نظریه تحلیل روان‌شناسی بررسی نماییم. بر خلاف تصور عموم که می‌پندارند متونی قابل تفسیر و بررسی از این منظر است که دارای نموده‌های روشن و برجسته در زمینه حقارت و غیره

باشد؛ بایستی توجه داشت که هر متن و نوشته‌ای قابلیت بررسی و تعیین شرایط روحی نگارنده را دارد. فروید خود بر این باور است که «امروز دیگر روانکاوی، تنها یک روش درمانی نیست، بلکه با تجزیه و تحلیل خصوصیات روانی مردم سالم، وارد میدان پهناور علوم انسانی گردیده و توجه خاص و عام را جلب نموده است. البته بایستی توجه داشت که نقد روان‌شناختی قادر به تحلیل تمام جنبه‌های یک اثر ادبی نیست؛ بلکه صرفاً به تحلیل بخشی از جنبه‌های یک اثر می‌پردازد و این بخشی است که عمدتاً در نقد ادبی مغفول واقع می‌شده است» (امامی، ۱۳۷۷: ۱۳۰).

از میان نظریه‌های روان‌شناسی، نظریه فروید را برگزیدیم. نظریه شخصیت فروید، از آنجا که با پیگیری تمایلات برتری خواهانه روان به تصعید و والایش به واسطه هنر می‌رسد قابل پیگیری در شعر شاعران بود.

پیشینه پژوهش

به طور مشخص در زمینه تحلیل روان‌شناسی آثار مطر کار پژوهشی انجام نگرفته است؛ بنابراین بایستی پیشینه پژوهش را در دو بخش پژوهش در مورد/احمد مطر و کارهای تحقیقی مرتبط با نقد روان‌شناسی بررسی کرد. در مورد/احمد مطر در زبان پارسی، جزء معدود ترجمه اشعار به صورت کتاب که در فهرست منابع این پژوهش نیز موجود است و چند مقاله، پژوهش ارزشمندی صورت نگرفته است. در مورد تحلیل روان‌شناختی نیز عمدتاً پیرامون اشعار و آثار شاعران و داستان‌نویسان برجسته صورت گرفته که پاره‌ای از آن پژوهش‌ها صرفاً در روش با این مقاله همسو می‌باشد. در مورد شاملو آثار بسیاری با رویکردهای متفاوت ملاحظه می‌شود، با این حال بررسی شعر وی با این رویکرد پژوهشی جدید می‌باشد.

نظریه روان‌شناختی فروید

کاربرد نظریه‌های علمی- ادبی در خوانش و نقد آثار ادبی رویه‌ای است که اخیراً به سبب روشمندی و جهت‌مندی مناسب در پژوهش، بسیار محبوب و مورد استفاده قرار گرفته است. در میان زمینه‌های مختلف که قابلیت بررسی متون ادبی را دارند،

نظریه‌های روان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای دارند. محقق تلاش می‌کند تا با استعانت از شیوه‌های بررسی و کشف روان و ناخودآگاه انسان به شناخت اسرار درونی و روان شاعر و نویسنده و بروز این مسأله در قالب کلمات و شعر پی ببرد. نقد روان‌شناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی در آثار ادبی به نقد ادبی عمق و نوعی جنبه پیشگویانه و رازآمیز بخشیده است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱). به دنبال اوج گرفتن پژوهش‌های روان‌شناسان به ویژه زیگموند فروید در اوایل قرن بیستم، نظریه‌های او درباره ضمیر ناخودآگاه و روش روانکاوی او در حوزه نقد روان‌شناسی راه یافت و یکی از مکتب‌های تفسیری پر سر و صدای قرن بیستم گردید (فرزاد، ۱۳۸۸: ۷۸). این نظریه‌ها با گسترش دانش روان‌شناسی تکامل یافت و در برخی موارد تغییر یافت. روندی که در سایر علوم نیز می‌توان مشاهده کرد. حتی دیدگاه فروید در باب شخصیت با گذر زمان دستخوش تغییرات عمده گردید. فروید در سال‌های اولیه زندگی علمی‌اش شخصیت را به سه سطح تقسیم کرد: «هوشیار، نیمه هوشیار و ناهشیار».

سطوح شخصیت

۱. هوشیار

هوشیار تمام احساس‌ها و تجربه‌هایی را در بر می‌گیرد که ما در هر لحظه خاص به آن‌ها آگاه هستیم مثلاً من الآن دارم چیزی می‌نویسم، و صدای موسیقی را هم می‌شنوم. از نظر فروید هشیار وجه کوچک و محدودی از شخصیت ماست زیرا در هر زمان صرفاً بخش کوچکی از اندیشه‌ها، احساس‌ها و خاطرات در آگاهی هوشیار ما موجودند. فروید ذهن را به یک کوه یخ تشبیه کرد. در این مقیاس هوشیار بخش بالاتر از سطح آب، یعنی نوک قله کوه است.

۲. ناهوشیار

این بخش کانون نظریه روانکاوی فروید است و بخش مهم‌تر شخصیت را در بر می‌گیرد و با اینکه نامرئی است ولی از وسعت بیش‌تری در زیر این سطح برخوردار است. ژرفای سترگ و تاریک ناهشیار دربرگیرنده غرایز، آرزوها و امیالی است که رفتار ما را

جهت‌دار و مشخص می‌کنند. بنابراین ناهشیار دربرگیرنده نیروی محرک عمده‌ای است که در پس رفتار ما موجود است و مخزن نیروهایی است که ما قادر به دیدن و کنترل آن‌ها نیستیم.

۳. نیمه هوشیار

بخش نیمه هوشیار شخصیت در بین دو سطح هوشیار و ناهوشیار قرار دارد و جایگاه تمام خاطرات، ادراک‌ها، اندیشه‌ها و چیزهای مشابهی است که ما در حال حاضر به آن‌ها آگاهی هوشیارانه نداریم، اما به راحتی می‌توانیم آن‌ها را به هوشیاری درآوریم. مثل خاطره فیلمی که شب قبل دیده‌ایم (گرین و همکاران، ۱۳۸۳: ۳۲۱-۳۲۴). اما در سال‌های آخر فروید در دیدگاه‌های خود تجدید نظر کرد و تشریح سه ساختار بنیادی را مطرح ساخت: نهاد، خود و فراخود.

ابعاد سه‌گانه شخصیت از دیدگاه فروید

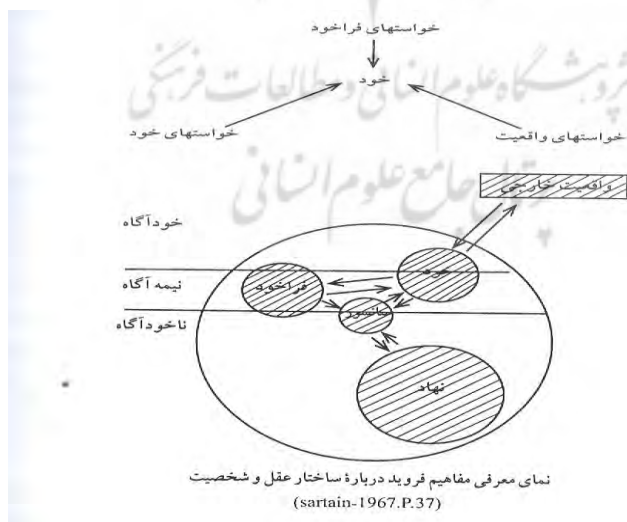
شخصیت در روان‌شناسی تعاریف منحصر به فرد و متأثر از دیدگاه نظریه پرداز دارد. به طور کلی می‌توان گفت: «شخصیت هر فرد، گرایش‌های دیرپای سرشتی وی و آن واقعیت بنیادینی است که زمینه‌ساز تفاوت‌های فردی مهم در رفتار محسوب می‌شود» (آیسنک، ۱۳۷۷: ۵۷). بر اساس نظریه «فروید» شخصیت انسان از سه قسمت تشکیل می‌شود که عبارت‌اند از نهاد- خود یا من- فرا خود یا فرامن.

این روانکاو، نظریه خود را درباره شخصیت از پنجاه سال تجربه خویش به عنوان یک روانکاو و کار با بیماران متعدّد، نتیجه گرفت. پرمایگی مشاهدات بالینی یادداشت شده فروید، محصول عوامل متعدد و متنوعی است از قبیل مهارت باورنکردنی او در مشاهده رفتار انسان؛ ورزیدگی و تربیت او در علم پزشکی؛ زمینه وسیع مطالعاتش در ادبیات و تاریخ؛ و توانایی فوق العاده او در نویسندگی. فروید پس از این مطالعات و مشاهدات و بازاندیشی‌ها، نظریه جامعی درباره شخصیت اظهار داشت مبتنی بر تصوّرات زیر:

۱. فرایندهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی اساساً به هم پیوسته‌اند.

۲. ارضای نیازهای غریزی پایه رشد و تکامل شخصیت است.

۳. منبع عمده انگیزش در رشد شخصیت، گزینه جنسی است.
 ۴. رفتار انسان عمدتاً به وسیله فرایندهای ناخودآگاه، معین شده است.
 ۵. رشد و تکامل شخصیت، مداوم است و پنج مرحله بحرانی دارد.
 ۶. نیازهای جامعه و نیازهای فرد با یکدیگر در معارضه هستند (فروید، ۱۳۹۰: ۸۲).
- فروید شخصیت را نتیجه یا محصول فعل و انفعال یا تعارض میان عوامل غریزی از یک طرف و عوامل اجتماعی از طرف دیگر می‌داند. به عبارت دیگر، تعارض‌هایی میان میل شدید شخص به ارضای گزینه‌هایی که با آن‌ها زاده شده است و مقررات و قانون‌های اجتماعی وجود دارند؛ و همین قانون‌ها و مقررات هستند که پیوسته او را وامی‌دارند به اینکه در ارضای غرایز خویش، راه‌هایی را برگزیند که مورد قبول جامعه باشند و با هدف‌های آن سازش کند. به عقیده فروید، لی بیدو (انرژی لی بیدویی) یا انرژی حیاتی (شور هستی) و گزینه زندگی، عامل اساسی انگیزش حیاتی است؛ و همواره با عامل اجتماعی فرد در مبارزه است، زیرا اجتناب از رنج و جست‌وجوی لذت با عرف جامعه، تعارض دارد (فروید، ۱۳۷۷: ۴۹). به نظر فروید، شخصیت فرد، صحنه یک جنگ پایان‌ناپذیر است؛ زیرا از یک طرف، سائق‌های اولیه و غیرقابل قبول می‌کوشند خود را بروز دهند؛ از سوی دیگر، نیروهایی هستند که این سائق‌ها را انکار می‌کنند. طرفین جنگ در این صحنه که در واقع، سازنده شخصیت آدمی هستند (البته از دیدگاه فروید) عبارت‌اند از:



۱. نهاد

نهاد به عنوان سیستم آغازین و دیرینه شخصیت جایگاه یا مخزن تمام غریزه‌هاست و انرژی روانی کل، یعنی زیست‌مایه (لیبیدو) را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین نهاد ساختار نیرومند شخصیت است زیرا تمام نیروهای دو ساختار دیگر را تأمین می‌کند. از آنجا که نهاد مخزن غرایز است، پس حیاتی است و به طور مستقیم با ارضای نیازهای بدنی ارتباط دارد. در واقع هنگامی که بدن در حالت نیاز است نوعی تنش یا فشار پدید می‌آید و از این رو ارگانیسم از طریق ارضاء کردن این نیاز در جهت کاهش تنش عمل می‌کند. نهاد مطابق آنچه فروید «اصل لذت» نامید عمل می‌کند و به دلیل رابطه‌اش با کاهش تنش دارای کارکردی در جهت اجتناب از درد و افزایش در لذت است. نکته مهم آن است که نهاد در کارکرد کاهش تنش خود، کوشش فراوانی برای ارضای فوری نیازهای خود می‌کند. نهاد به هیچ دلیلی - خواه آداب یا اخلاق یا پاره‌ای از الزام‌های زندگی واقعی - پذیرای درنگ یا تأخیر در ارضاء نیست. نهاد، این «دیگ لبریز از برانگیختگی جوشان» تنها یک چیز را می‌شناسد: «ارضای درونی».

نهاد بدون توجه به آنچه فرد دیگری ممکن است بخواهد یا نیاز داشته باشد، آدمی را به سوی آنچه می‌خواهد و در زمانی که آن را می‌خواهد سوق می‌دهد، و ساختاری است که به شکل نابی خودخواه و لذت‌جو، ابتدایی، غیراخلاقی، اغواگر و بی‌پرواست.

علاوه بر این نهاد به هیچ وجه از واقعیت آگاه نیست. ما به شکل ساده‌تر می‌توانیم نهاد را به یک نوزاد تشبیه کنیم. هنگامی که نیازهای این نوزاد ارضاء نمی‌شوند با تحریکی وحشیانه جیغ می‌کشد و چنگ می‌زند. اما نمی‌داند چگونه خود را ارضاء کند. این را فروید اندیشه «فرایند نخستین» (Thought Primary-Process) می‌نامد. اما در اثر رشد (اجتماعی شدن) کودک فرا می‌گیرد که باید برای ارضای نیازهای درونی‌اش شیوه‌های مناسبی را فرا گیرد و نیروهای ادراک، بازشناسی، داوری و حافظه را که یک فرد بزرگسال برای ارضای نیازهایش آن‌ها را به کار می‌گیرد رشد دهد. فروید این فرایندها را اندیشه «فرایند دومین» (Secondary-Process Thought) نامید.

نهاد آن جنبه یا سطح از سیستم شخصیت است که موروثی یا غریزی است و کاملاً تحت فرمان و تابع اصل لذت‌جویی است و دائماً می‌کوشد بر سطوح دیگر نظام شخصیت

مسلط شود. نهاد، درست را از نادرست تشخیص نمی‌دهد، هیچ‌گونه توجهی به شدنی‌ها و نشدنی‌های جهان واقعی ندارد، و موانعی در پیش نمی‌بیند و همیشه دنبال لذت است و طبق فرمان آن عمل می‌کند و شخص به وجود و عمل آن آگاهی ندارد. نهاد، نخستین منبع انرژی روانی (Psychic Energy) و جایگاه و خاستگاه گرایز است و با بدن و فرایندهای آن، تماس نزدیک‌تری دارد تا با جهان خارج. نهاد از قوانین عقل و منطق پیروی نمی‌کند و فاقد هرگونه ارزش و داوری اخلاقی است. فقط به یک امر، توجه دارد و آن، ارضای نیازهای فطری یا غریزی طبق اصل لذت است.

فروید نهاد را «دیگ هیجان‌ها و عواطف» نامیده است و به عقیده او نباید همه نهاد را غیرمعقول پنداشت. پیدایش و رشد و تکامل شخصیت از این جنبه یا سطح آغاز می‌شود (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۲۳). نهاد، نیرویی است که از مجموعه گرایز اولیه تشکیل می‌شود و از اصل کسب لذت پیروی می‌کند. نهاد، نماینده حالات غیرارادی، ناآگاه و غریزی است. به گفته فروید هر کس، به هنگام تولد، نهاد را با خود به دنیا می‌آورد. این نیرو منشأ کاملاً درونی دارد، از دنیای خارج اطلاع ندارد، از درد و رنج گریزان است، هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد. نهاد، از موازین اخلاقی و قید و بندهای اجتماعی به دور است. بنابراین در کمال آزادی و در صورت لزوم با شدت و خشونت در جست‌وجوی برآوردن خواهش‌های خود است (گنجی، ۱۳۸۳: ۲۲۵).

اما باید توجه داشت که نهاد، همیشه منبع شر و بدی نیست. نهاد غالباً با «من» و «فرا من» در تعامل است و عمدتاً تحت کنترل آن‌ها قرار دارد (کریمی، ۱۳۸۹: ۶۷). نهاد، جایگاه گرایز مادی همچون میل انسان به آب و غذا برای رفع تشنگی و گرسنگی و همچنین میل به ثروت و مقام است. هرگاه نهاد تحریک شود و تحت فشار قرار گیرد و خواسته‌های مادی‌اش برآورده نشود اضطراب و پریشانی به وجود می‌آید. پس نهاد، برای کاهش اضطراب و برگرداندن تعادل روحی تلاش می‌کند. این تعادل تنها با برآورده کردن لذات شکل می‌گیرد، زیرا نهاد مبدأ حس لذت است.

از این رو، کاهش اضطراب و تعادل روحی در گرو دوری از درد و ناراحتی و تحقق لذت‌های مادی نهاد است (عباس، ۱۹۹۶: ۱۳).

خواسته‌های مادی نهاد

لولا ساعی البرید
لمات من الجوع
کل صباح
يَمُدُّ يَدَهُ اِلَى فَمِهِ
وَيُطِمِعُهُ رَسَائِلَ

(مطر، ۱۳۹۱: ۴۸)

- اگر سعی نامه‌رسان نبود/ سال‌ها پیش/ از شدت گرسنگی/ از این دنیا رخت برپسته بود/ هر روز صبح/ دستانش را به سوی دهانش می‌برد/ و با چند نامه اطعامش می‌کند

«چه خوش است حالم/ گویی در بهشت است جایم/ طعام فراوان/ و شراب ناب/ و روشنایی مدام/ و آب و هوای این چنین خوش/ چه مباحثاتی می‌کند/ به جایگاه خود، در یخچال!» (همان: ۵۱)

شاعر زیرکانه شرایط نابسامان خویش و هم‌ترازان را بیان می‌کند: «چه زاهدانه! / در زمستان / قطره‌ای چند روغن / در تابستان نیز / قطره‌ای چند از آن / نگهبانی این چنین کم‌بها/ ندیده‌ام من» (مطر، ۱۳۹۰: ۱۰۳)

«نانی نداریم/ آتشی نداریم/ آبی نداریم/ سدی نداریم/ گوشتی نداریم/ پوستی نداریم/ سکه‌ای نداریم» (مطر، ۱۳۹۲: ۳۳)

«بر دست گرسنگی/ بوسه زدم/ گفتم: / خونم مرتع توست/ تا به آزادگی چشمه‌ها در دهانم وافاداری/ ای یار من/ ای گرسنگی/ پس از تو / شعرهای من/ شعرهای من نیست/ و دستانم نمی‌شناسد/ آنچه را که دستانم نوشته است!» (همان: ۲۰۴)

همین مسأله است که منجر به شکل‌گیری اضطراب در شعر مطر می‌گردد و در پی آن، عدم اطمینان به اطرافیان و جامعه را در شعرش به وجود می‌آورد که از عوارض اضطراب و پریشانی است. البته بایستی به این نکته توجه داشت که امیال و اهداف اجتماعی - سیاسی مطر، مجال چندانی برای بروز خواسته‌های مادی و فردی باقی نگذاشته است. این رویه‌ای است که در شعر بسیاری از شاعران معاصر که پیرو

جامعه‌گرایی و جایگزینی "ما" به جای "من" هستند، ملاحظه می‌شود. از همین رو است که چنین رویکردی را در شعر شاملو ملاحظه می‌کنیم:

از دست‌های گرم تو
کودکان توأمان آغوش خویش
سخن‌ها می‌توانم گفت
غم نان اگر بگذارد
نغمه در نغمه در افکنده
ای مسح مادر، ای خورشید
از مهربانی بی دریغ جانت
با چنگ تمامی ناپذیر تو سرودها می‌توانم کرد
غم نان اگر بگذارد

(شاملو، ۱۳۸۰: ۵۴۸)

شاعر بیش از هر مسأله‌ای با مرگ درگیر است که از دغدغه‌های نهاد است:

از مرگ
من
سخن گفتم
و چندان که قافله در رسید و بار افکند
و به هر کجا
بر دشت
از گیلان بنان
آتشی عطرافشان برافروخت
با آتش‌دانِ باغ
از مرگ
من
سخن گفتم

(همان: ۵۶۵)

مسأله مرگ و زندگی در اکثر اشعار شاملو مطرح شده است.

۲. خود یا من

خود بخش آگاه‌تر و خردمندتر شخصیت است که از «آگاهی به واقعیت» برخوردار است. به روش عملی قادر به ادراک و دستکاری محیط فرد است و مطابق با آنچه فروید «اصل واقعیت» (Reality Principle، منطق حاکم بر موقعیت) می‌نامد عمل می‌کند. قصد خود، خنثی کردن تکانه‌های نهاد نیست، بلکه کمک به نهاد در جهت کاهش تنش الزامی آن می‌باشد. خود از آنجا که به واقعیت آگاه است تصمیم می‌گیرد که چه زمانی و به چه شیوه‌ای غرایز می‌توانند به بهترین شکل ارضاء شوند و این تکانه‌ها را در مطابقت با واقعیت به تأخیر می‌اندازد یا تغییر جهت می‌دهد (مثلاً به فرد می‌آموزد که در درون خانواده به محض احساس گرسنگی نمی‌تواند چیزی بخورد بلکه تا موقعی همه اعضای خانواده سر سفره بنشینند باید صبر کند) (فروید، ۱۳۸۹: ۶۷).

خود به دو صاحب اختیار یعنی نهاد و واقعیت خدمت می‌کند و به طور ثابت میان خواسته‌های متعارض آن‌ها میانجی‌گری و مصالحه‌جویی می‌نماید. باید توجه داشت که خود هرگز از نهاد مستقل نیست بلکه همواره پاسخ‌دهنده خواسته‌های نهاد است و تمام نیرو یا انرژی خود را از آن می‌گیرد. خود یا من (Ego) به آن سطح یا جنبه از سیستم شخصیت اطلاق می‌شود که حالات و اعمال شعوری یا به اصطلاح عقلانی را نشان می‌دهد و در اثر مواجه شدن با عالم واقعی یا خارج و تأثر از آن، تکوین می‌یابد و رشد می‌کند. فعالیت «خود» آگاهانه است و می‌خواهد با اوضاع موجود جامعه سازگاری کند؛ زیرا بر خلاف «نهاد» تابع اصل واقعیت است. به عقیده فروید در شخص متعادل، «خود» قوه مجریه شخصیت است و نهاد را کنترل می‌کند. مثلاً اگر «نهاد»، گرسنه باشد «خود» به یافتن خوراک می‌پردازد تا آن را ارضاء کند. فرد وقتی از شخصیت سالم برخوردار خواهد بود و خواهد توانست با محیط اجتماعی سازگار و هماهنگ باشد که «خود» او واکنش‌های اجرایی خود را بهتر و عاقلانه انجام دهد، به جای اصل لذت، به وسیله اصل واقعیت اداره می‌شود و واقعیت، آن چیزی است که وجود دارد. هدف «اصل واقعیت» این است که تخلیه انرژی را تا پیدایش شیء واقعی که بتواند نیازها را ارضاء کند به تعویق

اندازد. مثلاً کودک باید یاد بگیرد که وقتی گرسنه می‌شود همه چیز را به دهانش نبرد؛ باید یاد بگیرد که غذا را تشخیص بدهد، و تا پیداشدن چیز خوردنی، خود را کنترل کند؛ چه در غیر این صورت، دچار زحمت خواهد شد. «خود» را می‌توان سازمان پیچیده اعمال و فرایندهای روانی دانست که همچون رابطی میان نهاد و دنیای خارج فعالیت می‌کند. «خود» نماینده دنیای خارجی و بر اصل واقعیت تأکید دارد و تلاش می‌کند واقعیت را جایگزین حس مادی و لذتی کند که بر نهاد سیطره دارد (فروید، ۱۳۹۰: ۴۲). «خود» جنبه روانی شخصیت است و برای کاستن تنیدگی‌ها و ناراحتی‌ها و کسب خوشی از عقل استمداد می‌طلبد و به راهنمایی خواهش‌های نهاد می‌پردازد (شالچیان، ۱۳۷۳: ۲۲۴). «خود» پیوسته مجبور است با قوه تفکر، به حل تناقض بین نهاد و فراخود بپردازد. پس نباید آرام باشد و همیشه باید منتظر کشمکش بین نهاد و فراخود باشد و فاصله بین آن‌ها را کم کرده یا از بین ببرد (فروید، ۱۳۹۰: ۹۴). «خود» افزون بر این دو دیکتاتور (نهاد و فراخود) باید به ارباب سومی هم خدمت کند و آن دنیای بیرونی است. بنابراین «خود» مرتباً سعی می‌کند بین درخواست‌های کورکورانه و نامعقول نهاد و فراخود با درخواست‌های معقول دنیای بیرونی سازش برقرار کند. زمانی که «خود» از سه طرف توسط نیروهای متفاوت و متخاصم محاصره می‌شود به صورت قابل پیش بینی واکنش نشان می‌دهد و مضطرب می‌شود. از آن پس، مجبور می‌شود برای دفاع از خودش در برابر این اضطراب از سرکوبی و سایر مکانیسم‌های دفاعی استفاده کند (فیست، ۱۳۸۹: ۴۲). یک «خود» نیرومند می‌تواند تأثیری متعادل داشته باشد و جنبه‌های شخصیت را در تعادل نگاه دارد. از طرف دیگر یک «خود» بیش از حد قوی شخصیتی دیکتاتور و غیر قابل تحمل ایجاد می‌کند. چنین شخصیتی فوق العاده نامطبوع و گاهی خطرناک است که خود را از همه مهم‌تر و تا حد رب النوع می‌پندارد (اسنودن، ۱۳۸۸: ۸۵-۸۶). تعارض میان من و فرامن است که در نهایت منجر به سرگستگی شاعر می‌شود. به گونه‌ای که از خود فاصله می‌گیرد و خودش را نمی‌شناسد:

«میان زندگانی و مرگم / چون فاصله ایستاده‌ام / نه اینجا... نه آنجا / میان خویشتن و خویشتن / خود را گم کرده‌ام / حال آنکه نبض نبض رگانم قطب‌نماست» (مطر، ۱۳۹۲: ۵۱)

«در سفرم از خود به خود/ ناگهان خودم را دیدم/ سراسیمه/ چشمانم را بوسیدم/
گفتم: مرا ببخش/ فرصتی ندارم/ ناچارم که خودم را ترک کنم/ تو را به خدا/ سلامم را به
خودم برسان» (همان: ۲۹)

«پرسیدند: /آهای!/ نامت چیست؟/ نامم چیست؟/ راستی نامم چیست؟/ ساعت‌ها
اندیشیدم/ تا دریافتم؛ نامم را به یاد نمی‌آورم» (مطر، ۱۳۹۲: ۱۰۰)
«سوگند به خداوند/ من از وعده‌هایم خبر ندارم/ بارها و بارها/ به وعده‌گاهی که با
خود داشتم، آمده‌ام/ اما.../ خودم را نیافته‌ام» (همان: ۱۴۳)

اما من می‌دیدم که ناآسودگی روح من
اندک‌اندک خود را به آشفتگی دنیای خیس و تلاش کار بیرون وامی‌گذارد
و آرام آرام، رسوب آسایش را در اندرون خود احساس می‌کردم...
اما من از مرگ به زندگی گریخته‌بودم
و بوی لجن نمک‌سود شب خفتن جای ماهی‌خوارها که با انقلاب امواج برآمده همراه
وزش باد در نفس من چیده بود، مرا به دامن دریا کشیده بود
(شاملو، ۱۳۸۰: ۲۵۸-۲۵۷)

و آسایش تن و روح من در اندرون من به خواب می‌رفت
و شب آشفته‌بود
و دریا چون مرغی سرکنده پرپر می‌زد و به سان مستی ناسیراب به جست‌وجوی لذت
عربده می‌کشید
(همان: ۲۵۹)

۳. فراخود

حال می‌رسیم به قسمت سوم ساختار شخصیت یعنی «فراخود» که مجموعه‌ای
نیرومند و کاملاً ناهشیار از دستورها و باورهاست که فرد آن‌ها را در کودکی فرا می‌گیرد.
فراخود مجموعه برداشت‌های وی از درست و نادرست است. در زبان روزمره این اخلاق
درونی را وجدان می‌نامیم و فروید آن را «فراخود» نامید. این بخش از شخصیت بین
سنین ۵-۶ سالگی فراگرفته می‌شود و در فرایند رشد کودک کم کم این اصول، هنجارها

و قواعد را درونی می‌کند و به خود کنترلی می‌رسد و در اینجا دیگر نیازمند رهنمودها و الزام‌های والدین نخواهد بود بلکه خود به یک الزام درونی درباره رفتار خویش می‌رسد. فراخود در نقش داور اخلاقی و به منظور پی‌جویی دایمی برای کمال اخلاقی، مصمم و حتی بی‌رحم است. فراخود از نظر شدت، نامعقولی و پافشاری نسنجیده و پیگیرانه بر فرمانبرداری تفاوتی با نهاد ندارد. قصد آن، نه به تعویق انداختن خواسته‌های لذت‌جویانه نهاد، بلکه بازداری از همه آن‌هاست. فراخود نه برای لذت تلاش می‌کند (همچون نهاد) و نه برای دستیابی به هدف‌های واقع‌گرایانه (همچون خود)، بلکه تلاش آن صرفاً در جهت کمال اخلاقی است.

فراخود، من برتر یا ابرمن (Superego) آن جنبه یا سطح از سیستم فعالیت است که از ترکیب معیارهای اخلاقی و ممنوعیت‌هایی از طرف والدین، به ویژه پدر، تکوین می‌یابد و رشد و تکامل پیدا می‌کند. به بیان دیگر، فراخود، جنبه اخلاقی یا معنوی شخصیت را تشکیل می‌دهد و بیش‌تر معرف آرمان یا ایده آل است تا واقعیت. به نظر فروید، وظایف مهم «ابرمن» عبارت‌اند از: (۱) جلوگیری از تحرک و تسلط نهاد؛ (۲) نفوذ و تأثیر در «خود»، برای جانشین ساختن هدف‌های اخلاقی به جای هدف‌های غیر اخلاقی؛ و (۳) کوشش برای سیر به سوی کمال. فراموش نکنیم که «فراخود» کودک تنها انعکاس رفتار پدر و مادر نیست، بلکه بیش‌تر انعکاس فراخودهای ایشان است. علاوه بر والدین، اشخاص دیگر نیز در ساختار «فراخود» کودک، مهم هستند از قبیل معلمان، پیشوایان دینی، مأموران پلیس و هر کس که به طور کلی به نحوی روی کودک قدرتی دارد و نقش پدر و مادر را بازی می‌کند. از این سه جنبه شخصیت، نهاد و فراخود پیوسته با یکدیگر در مبارزه هستند و نقش «خود» یا «من»، آشتی دادن میان آن‌ها و ایجاد سازگاری با محیط است. فراخود، در حقیقت نقطه مخالف و ضد نهاد است. یعنی هر اندازه نهاد در ارضای بدون چون و چرای غرایز و تمایلات کوشش دارد، فراخود سعی در محدود کردن و محروم کردن ما از همه لذت‌ها و ارضای نیازها دارد (کریمی، ۱۳۸۹: ۶۷). هرگاه «خود» نتواند خواسته‌ها و آرمان‌های فراخود را برآورده سازد؛ احساس حقارت، عدم کفایت و شکست به وجود می‌آید (فروید، ۱۹۸۲: ۶۱). فراخود، دو زیرسیستم دارد: ۱- وجدان ۲- خود آرمانی. فراخود به دقت خود را زیر نظر دارد و

اعمال و مقاصد آن را ارزیابی می‌کند (فیست، ۱۳۸۹: ۴۲). در همان حال که فراخود رشد می‌کند، خودِ آرمانی هم در شخص در حال رشد است. این آرمان برای فرد هدف‌های دوربردی فراهم می‌کند تا برای رسیدن به آن‌ها تلاش کند. خودِ آرمانی نماینده چیزی است که شخص می‌تواند در نهایت به آن برسد. این خودِ آرمانی شامل آرزوها و جاه‌طلبی‌های شخص است و ممکن است با ارزش‌های فراخود در توافق و یا تعارض باشد (کریمی، ۱۳۹۲: ۴۵).

فرمانِ شخصیتِ مطر بسیار تعالی‌جو و مبارز است و در برابر ظلم سر خم نمی‌کند: «اگر آمریکا/ همه آدمیان را برده خویش کند/ یک نفر خواهد ماند/ یک نفر/ که برده‌ساز را شکنجه خواهد داد/ یک نفر/ که نابود می‌شود/ اما تن به بردگی نمی‌دهد/ یکی/ که صورت من با اوست/ و احساسم/ و صدایم/ و قلبم.../ و بی‌تردید،/ نامش احمد است!» (مطر، ۱۳۹۲: ۱۲۷)

«رفیقی برایم نمانده است/ با آنکه شهر پر از هزاران رفیق بود/ پس/ من با خودم/ حزبی تشکیل دادم/ و سپس چونان همه مردم/ انشعابم را از حزب/ جار زدم!» (همان: ۱۱۴)

گاهی تصویری از پدر ارائه می‌شود که بی‌گمان همان من متعالی و فراخود است که سیمایی متفاوت یافته و نمود عقلانی خود را در هیأت پدر نمایانده است: «در گوش پدرم گفتم: / «پدر! / آیا مردگان نیز/ به اتاق بازجویی وارد می‌شوند»/ پدر گفت: «نه پسرم! / آن‌ها از اتاق بازجویی/ خارج می‌شوند» (همان: ۱۱۹). او در جایی دیگر، عقلانیت برتر پدر را در نصایحش نشان می‌دهد: «پدرم گفت: / «در سرزمین عربی/ اگر زیرکی/ زیرکی‌اش را فاش کند/ دیوانه است» (همان: ۱۲۱).

در شعر/ احمد شاملو نیز نمودهایی از فرمان دیده می‌شود:

با خشم و جدل زیستم

و به هنگامی که قاضیان

اثبات آن را که در عدالت ایشان شایبه اشتباه نیست

انسانیت را محکوم می‌کردند

و امیران

نمایشِ قدرت را
شمشیر بر گردنِ محکوم می‌زدند
محتضر را
سر بر زانویِ خویش نهادم
و به هنگامی که همگان من
عشق را
در رؤیایِ زیستن
اصرار می‌کردند
من ایستاده بودم
تا زمان
لنگ‌لنگان از برابرم بگذرد

(شاملو، ۱۳۸۰: ۶۷۰-۶۷۱)

همان‌طور که پیش از این متذکر شدیم، تضاد میان نهاد و فرامن، منجر به کاربرد مکانیسم‌های دفاعی می‌گردد.

مکانیسم‌های دفاعی - روانی

کاربرد مکانیسم‌های دفاعی در مواقعی است که امنیت خود به خطر افتاده و تعارض میان ابعاد سه‌گانه شخصیت به اوج می‌رسد. این مکانیسم‌ها به ندرت به تنهایی به کار برده می‌شوند و غالباً توأم با یکدیگر استفاده می‌گردند (مانفردا و همکاران، ۱۳۶۹: ۱۳۴). مکانیسم‌ها انواع مختلف دارند اما مهم‌ترین مکانیسم‌هایی که فرد از آن‌ها برای رهایی از فشار روانی ناشی از شکست استفاده کرده، عبارت‌اند از بازگشت یا سیر قهقرایی، تحقیر دیگران، همانندسازی، خیالبافی، درون فکنی، تعریف و تمجید، برون فکنی، جابه‌جایی.

۱. بازگشت یا سیر قهقرایی

کاربرد مکانیسم بازگشت یا سیر قهقرائی زمانی اتفاق می‌افتد که شخص به رفتاری نازل‌تر و ضعیف‌تر متوسل می‌شود. در این مکانیسم شیوه‌های حل مسائل به سبک

بزرگسالان جای خود را به رویکردی کودکانه می‌دهد. واپس‌روی یعنی بازگشت به مراحل ابتدایی رشد و تکامل (مراحلی مطمئن‌تر، امن‌تر و فاقد استرس) و بروز واکنش‌های بلوغ نیافته. مثال: بزرگسالی که هنگام سرخوردگی و ناکامی عروسکی را در آغوش می‌گیرد. مثال: مرد ۲۵ ساله‌ای که دچار مشکلات مالی جدی گردیده، تمایل پیدا می‌کند به خانه پدری خود بازگشته و والدین از وی مراقبت کنند. مثال: مکیدن شست و یا مداد، به لحن کودکان صحبت کردن و هرگونه بروز رفتار سنین پایین‌تر از خود واپس‌روی محسوب می‌گردد (گنجی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). عمده‌ترین نمود بازگشت در شعر شاعران، گریستن و زاری است.

شاعر ناتوانی‌اش در برابر حکومت را به تصویر می‌کشد: «روزی گفت: «ظلم کفرست» / گفتم: «بی‌شک چنین است» / اما هنوز سخن در دهانم بود / که بر دست‌هایم دستبند زد / مرا به سوی مرگ برد / در حالی که می‌گفت: / «پس حکومت را به مسخره می‌گیری؟ / قوانین را به میل خود می‌خواهی؟» (مطر، ۱۳۹۲: ۳-۶۲)

و از یاری دولت‌های غربی که به زعم او آمریکا است، می‌هراسد؛ به همین خاطر عاجزانه از دیگران کمک می‌خواهد: «بمب‌افکن‌های غربی در آسمانم هستند / ارتش‌های غربی بر گرداگردم / و سگ‌های غربی پیش‌رویم / یاری‌ام کنید / چه می‌توانم کرد تا مرا نکشند؟ / «از تروریسم دست بردار!» / «ملعون... پدر تروریسم / (می‌ترسم بشنوند، ای برادر!) / کدام تروریسم؟ / چه سلاحی جز دندان دارم / حال آنکه آن را هم از من گرفته‌اند» (همان: ۶۷)

«همیشه خون نیاکانت در رگانت جاری است / - "گناه من چیست؟ آیا من خواستم که نواده‌ی آنان شوم" / خون‌شان در رگ‌های تو تحت تعقیب است، نه تو / چه ربطی دارد به تو؟ / از آنان دور شو! / - "پس چه تضمین که مرا نکشند؟" / خودکشی کن / یا بمیر / یا تسلیم دندان‌های تقدیر باش» (همان: ۶۹)

کس را پروای ما نبود

در دوردست

مردی را به دار آویختند

کسی به تماشا سر بر نداشت

ما نشستیم و گریستیم
ما با فریادی
از قالب خود
برآمدیم

(شاملو، ۱۳۸۰: ۳۵۶)

۲. تحقیر دیگران

گاهی انسان برای جبران شکست و پوشاندن عیب‌های خود می‌کوشد گناه را به گردن دیگران بیندازد و بدین روش حرمت نفس خود را حفظ کند. این‌گونه افراد، ناکامی‌های خود را از جانب دیگران می‌دانند و به تحقیر آن‌ها می‌پردازند (گنجی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). بیش‌ترین بخش اشعار *مطر* در این زمینه سروده شده است. از نظر او، حاکم که نماد مجموعه حکومت است، صلاحیت عقلی برای حکومت ندارد: «به نام نامی حاکم / دستور اعدام قاتل برادرم صادر شد / اما قد قاتل / کوتاه بود / جلاد برای کسب تکلیف / نزد حاکم رفت / سرش به طناب دار نمی‌رسد / دستور چیست؟ حاکم بسیار اندیشید / سپس فرمان راند / تا مرا به جای او به دار آویزند / زیرا قد من، بلندتر بود» (مطر، ۱۳۹۲: ۳۰).

او حتی ساکنان و فراریان از سرزمینش را به خاطر عدم درک صحیح از موقعیت تحقیر می‌کند: «در زمستان / سینه یخزده آن سوی در / حسد می‌برد / بر گرمای این سوی اش / در تابستان / گرمای سوزان آن سوی در / حسرت خنکای / این سوی را / در سینه دارد... / این سوی در / بی‌خبر از همه جا / در این خیال واهی است / که هرچه باشد / او مقیم خارج است / و در آنجا مقام دارد» (مطر، ۱۳۹۱: ۱۵).

موارد بی‌شماری برای تحقیر وجود دارد؛ از جمله: «از خانه دور نشوید / مست غرور است / صاحبخانه بچه‌هایش را / به او سپرده است» (مطر، ۱۳۹۱: ۱۱).

«امروز / یک موش بزرگ صحرايي را دیدم / که اندر باب نظافت سخن می‌راند / و کثافت‌ها را / به مجازات تهدید می‌کرد / در حالی که مگسان / بر گردش / کف می‌زدند» (مطر، ۱۳۹۲: ۵۰)

«به کودکی / صندوقچه اسباب‌بازی‌ها را گشودم / صندلی زری دوزی شده‌ای را
درآوردم / عروسکی چوبی / بر آن ایستاده بود / - در دستش شمشیری از نی- / سر عروسک
را خم کردم / سر عروسک را بالا کشیدم / کندم... گذاشتم / کندم... گذاشتم / - آن قدر که
خسته شدم- / عروسک- اما- / از بازی‌های رنگ رنگم / نه شکوه می‌کرد / نه خشمگین
می‌شد / چونان صندلی زیر پایم / آراسته به شکوه... اما خوار / ... / عمری را به حیرت
گذراندم / تا آن گاه که بزرگ شدم / راز را یافتم / دریافتم / عروسک من / نماد تمام سلاطین
عرب بود» (همان: ۷۳)

«ای جوان!! قاطرانه زندگی کن!! وگرنه / شاید خداوند تو را مسخ کند / و رئیس جمهور
کشوری عربی بشوی!» (همان: ۸۵)

«قفسی نوین / برای حیوانات جنگلی / که به انسانیت / اجازه ورود نمی‌دهند / بر در
قفس نوشته‌اند / اتحادیه عرب» (مطر، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

شاعر بیش از هر قشری، شاعران غیراجتماعی را تحقیر می‌کند که:
دکتر حمیدی شاعر می‌بایست به‌ناچار اکنون
در آب‌های دوردست قرون
جانوری تک‌یاخته باشد

(شاملو، ۱۳۸۰: ۲۹۱)

از شما می‌پرسم
پاندازانِ محترم اشعار هر جایی!
اگر به جای همه ماده‌تاریخ‌ها
اردنگی به پوزه‌تان بیاویزید
با وی چه توانید کرد؟

(همان: ۲۸۸)

اطرافیان شاعر نیز مورد شماتت و تحقیر قرار گرفته‌اند:
اکنون مرا به قربانگاه می‌برند
گوش کنید ای شمایان، در منظری که به تماشا نشست‌اید
و در شماره، حماقت‌های‌تان از گناهان نکرده من افزون‌تر است!

با شما هرگز مرا پیوندی نبوده است

(همان: ۳۰۵)

تو باعث شده‌ای که آدمی از آدمی بهراسد
تراشنده آن گنده بُتی تو
که مرا به وهن در برابرش به زانو می‌افکند
تو جان مرا از تلخی و درد آکنده‌ای
و من تو را دوست داشته‌ام
با بازوهایم و در سرودهایم

(همان: ۸۸۵)

۳. همانندسازی

در این مکانیسم، شخص، ناآگاهانه خود را در قالب فرد دیگری قرار می‌دهد، یا خود را با او یکی احساس می‌کند. اهمیت این مکانیسم در رشد من و من برتر بسیار است؛ زیرا وقتی شخص خود را با دیگری همانند احساس کند، رفتارهای او را نیز سرمشق قرار می‌دهد (کریمی، ۱۳۸۹: ۷۲).

او میان نام خود و نام منجی آخر الزمان که هم‌نام پیامبر (ص) است، همسانی برقرار کرده و می‌گوید: «اگر آمریکا/ همه آدمیان را برده خویش کند/ یک نفر خواهد ماند/ یک نفر/ که برده‌ساز را شکنجه خواهد داد/ یک نفر/ که نابود می‌شود/ اما تن به بردگی نمی‌دهد/ یکی/ که صورت من با اوست/ و احساسم/ و صدایم/ و قلبم.../ و بی تردید،/ نامش احمد است!» (مطر، ۱۳۹۲: ۱۲۷).

همچنین خود را با درختی که خمیده نشده، همسان می‌پندارد تا هر دو، نماد ایستادگی باشند: «در خانه ما/ تنه درختی است/ که روزگارش را خم کرد/ اما-خود- / خم نشد/ در آن تنه منم!» (همان: ۵۶)

«تنها این گداست که/ با همه دردها آشناست/ چه بسا او را نیز همچو آنان/ از درختی بریده باشند» (مطر، ۱۳۹۱: ۵)

او تلویحاً خود را با/مأم حسین(ع) نیز در راه و روش هم‌سو می‌پندارد: «من به هیچ حزب و گروهی وابسته نیستم/ من نماد هیچ دسته‌ای نیستم/ و متاع هیچ دکانی/ من آن

موج رهایم / که از همه سو برمی آید / و پیوسته عمرش را نثار می کند / تا کرانه ها سیراب شوند / من آن ابرم / از آن همه سرزمین ها / من آن آوازم / از آن همه مردمان / من آن نسیم مشترکم... / اما به روز انتخاب / اگر ناگزیر گردم / میان این دو / که شادخوارانه / با یزید ترانه بخوانم / یا گرسنه با یزید به نماز ایستم / گرسنه / با حسین / به نماز خواهم ایستاد «مطر، ۱۳۹۲: ۷-۲۷۶».

اما گاهی همانندسازی و همانندپنداری، با نتیجه ای متفاوت عرضه می شود و برتری فکری و شخصیتی یکی بر دیگری اثبات می شود: «من و زندانبانم / هر دو فرزندان داریم / و همسری / و خانه ای / اما او همانند من / در اینجاست / مرا و زندانبانم را / دستوری به اینجا کشانده است / و میان ما دیواری است / در آستانه فروریختن / دیوار / با من حرف زد: / آن که بر او دل می سوزانی / به اختیار آمده است / اما تو به اجبار آمده ای / دیوار / پیش از فرو ریختن / حکایت شیری را با من گفت / که الاغی / زندانبانش بود» (همان: ۱۴۰).

شاملو در شعری خطاب به شن چو برادر زردپوست، می سراید:

پیدا است

شن

که دشمن تو دشمن من است

و آن اجنبی که خوردن خون تو راست مست

از خون تیره پسران من

باری

به میل خویش

نشوید دست!

(شاملو، ۱۳۸۰: ۸-۷۷)

نازلی سخن نگفت

سرافراز

دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت

(همان: ۱۳۳)

بیش از همه، شاهد همانندپنداری شاعر با مسیح هستیم:

با آوازی یکدست
یکدست
دنباله
چوبینِ بار
در قفایش
خطی سنگین و مرتعش
بر خاک می کشید
تاچِ خاری بر سرش بگذارید!

(همان: ۶۱۲)

آنک منم
که سرگردانی‌هایم را همه
تا بدین قله جُل جُتا
پیموده‌ام
آنک منم
میخِ صلیب از کفِ دستان به دندان برکنده
آنک منم
پا بر صلیبِ بازگون نهاده
با قامتی به بلندی فریاد

(همان: ۴۴۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۴. خیالبافی و بزرگ‌نمایی

هنگامی که فرد نتواند به خواسته‌هایش برسد و با کشاکش و ناکامی دست به گریبان باشد گاهی به خیالبافی پناه می‌برد. «خیالبافی، راه چاره‌ای موقتی و گریزی از احساس حقارت است. وقتی شخص از رؤیای خیالبافی بیرون می‌آید و با واقعیات روبه‌رو می‌شود همچنان با حقایق تلخ و ناکامی‌های موجود سر و کار پیدا می‌کند» (پارسا، ۱۳۷۶: ۲۴۳). افراد روان‌رنجور برای تحقق بخشیدن به آرمان دست‌نیافتنی، به چیزی که هورنای

"استبداد بایدها" نامید می‌پردازند. آن‌ها به خودشان می‌گویند باید بهترین یا عالی‌ترین فرد، دوست، فرزند و... باشند. چون از نظر آن‌ها خودانگاره واقعی‌شان ناخوشایند است، تصور می‌کنند باید مطابق با خودانگاره آرمانی خیالی خود عمل کنند که به موجب آن خود را به صورت بسیار مثبت می‌بینند (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۸۸).

مطر خود را پادشاهی می‌پندارد که دیگران باید از او پوزش بخواهند: «قلبم / پرچم حکمرانی من است / کشور من کاغذ است / مردم کشورم / هزاران هزار حرف / و مرزهای من گشوده است / آنک این منم / هستی را نفس می‌کشم / زمین را / چونان کفش می‌پوشم / ... / من سلاطین سلاطینم / و شما نوکر نوکران / از پاهایم پوزش بخواهید / پاهایم را ببوسید / ای حاکمان کشورهای فسقلی» (مطر، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۰۹).

همچنین در همین دنیای خیالی است که حاکمان و جلادان را به سزای اعمالشان می‌رساند: «در خیال / به دستانم شمشیری است / به درازای غربت / جلا داده چون آرزوهای شیرین / و گرانبار چون شکنجه / جنازه حاکمان / زیر پای من است / این ساعت کار من است...» (همان: ۱۵۱). او به خیال پناه می‌برد؛ چراکه در دنیای حقیقی، چیزی جز تشویش و اندوه نیست: «بیرون از خیال / تشویش است و پریشانی / هیاهو اوج می‌گیرد / صدای ناسزا به گوش می‌رسد» (همان: ۱۵۳).

«نه! در خیال می‌مانم / تا روز حساب / و هرگز / این خیال را ترک نمی‌کنم / تا آنکه به واقعیت بپیوندد» (همان: ۱۵۴)

شاملو در پی به تصویر کشیدن جهانی آرمانی است:

زمین به هیأتِ دستانِ انسان درآمد

هنگامی که هر برهوت

بُستانی شد و باغی

و هرزابه‌ها

هر یک

راهی برکه‌ای شد

چراکه آدمی

طرح انگشتانش را

با طبیعت در میان نهاده بود

(شاملو، ۱۳۸۰: ۵۷۲)

او به کرات به امیدآباد خود می‌اندیشد:

نظر در تو می‌کنم ای بامداد

که چه ویران نشسته‌ای

ویران؟

ویران نشسته‌ام و به امیدآباد خویش می‌نگرم

(همان: ۶۵۹)

و در این شهر آرمانی، خالق خداوندی است که عصیان و فرمان‌ناپذیری را به نمایش

می‌گذراد:

مرا دیگرگونه خدائی می‌بایست

شایسته آفرینه‌ای

که نواله ناگزیر را

گردن

کج‌نمی‌کند

و خدائی

دیگرگونه آفریدم

(همان: ۷۲۹)

او در عالم خیالی خود، زمانی را به تصویر می‌کشد که نمود رهایی و آزادی است:

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

روزی که کم‌ترین سرود بوسه است

و هر انسان برای هر انسان

برادری است

(همان: ۲۰۷)

۵. درون فکنی

درون فکنی حالتی است که شخص خوبی‌های دیگران را به خود نسبت داده یا آن‌ها را از آن خویش می‌داند. حالت فردی که مدام دم از این می‌زند که فلانی را من به اینجا رسانده‌ام، هرچه دارد از من دارد. برای مثال درون فکنی در این شعر فردوسی روشن است:

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان
(کریمی، ۱۳۸۹: ۷۲)

مطر خود را آنقدر مهم می‌پندارد که حاکمان و عاملان سرزمینش به واسطه اوست که به مقام و شغل رسیده‌اند و اگر او نمی‌بود، حتی سخن‌چین‌ها نیز شغلی نداشتند: «آه/ اگر حاکمان سرزمینم می‌دانستند/ که من کیستم/ آه، اگر می‌دانستند/ شب و روز برای طول عمرم دعا می‌کردند/ آیا من مجنونم؟! آری، می‌دانم/ و می‌دانم که شعرهایم جنون است/ اما اگر من نبودم/ و اگر این شعرها نبود/ حاکمان چه می‌کردند؟!.../ آنان/ همه به نام من شاغل‌اند/ آنان/ همه از صدقه شعر من/ نان می‌خورند/ آه/ اگر حاکمان فرزانه سرزمینم می‌دانستند/ آه، اگر می‌دانستند/ که در غیاب جنون من/ عاطل و باطل‌اند/ تاجشان را زیر پا می‌انداختند/ و به خاطر تهمتی که بر من بسته‌اند/ به پوزش خواهی می‌آمدند» (مطر، ۱۳۹۲: ۱۰۳ و ۱۰۵).

نمودهای درون فکنی در شعر شاملو بی‌شمار است:

میان آن همه خدایان که تحقیر کرده‌ام
کدامیک آیا از من انتقام باز می‌ستاند

(شاملو، ۱۳۸۰: ۲۸۳)

۶. تعریف و تمجید

گاهی شخص برای پنهان ساختن تمایلات تحقیرآمیز خود به تاکتیک جالب‌تری متوسل می‌شود. برای اینکه کم‌ترین ردّ پایی نگذارد به جای تحقیر فرد، به طور مبالغه‌آمیزی به تمجید آن شخص می‌پردازد. تحسین، نقطه مخالف تحقیر است. در عین آنکه چنین خطری را ندارد، وسیله مطمئنی برای پنهان ساختن تمایلات تحقیرآمیز و

نفرت آلود است. همچنین فرد، دو کار را با هم انجام می‌دهد هم تحسین می‌کند و هم تحقیر (بنگرید: هورنای، ۱۳۸۴: ۱۹۵).

در این شعر از مطر، تعریف در حکم ذم شبیه به مدح است و هدفی جز تحقیر حاکم ندارد: «به نام نامی حاکم/ دستور اعدام قاتل برادرم صادر شد/ اما قد قاتل/ کوتاه بود/ جلاد برای کسب تکلیف/ نزد حاکم رفت/ "سرش به طناب دار نمی‌رسد/ تکلیف چیست؟" / حاکم بسیار اندیشید/ سپس فرمان داد/ تا مرا به جای او به دار آویزند/ زیرا قد من/ بلندتر بود» (مطر، ۱۳۹۲: ۳۰).

او با تمجید از اهالی کرانه باختری، در حقیقت آن‌ها را به سخره می‌گیرد: «آی اهالی کرانه باختری! / حق شما یید/ و همه مردم باطل‌اند/ شما خاتمه رنج‌ها/ شما فاتحه قرآن/ شما انجیل انجیلید/ ... آی اهالی کرانه باختری! / شما روح خدایید/ شما عصاره آفرینش/ زنده زندگانید/ و جمله آدمیان مرده‌اند» (همان: ۵-۷۴).

حتی تعریف و تمجید معلم از وضعیت تحصیلی برادر مطر، جنبه تحقیرآمیز برای نمودار کردن توحش و نادانی جامعه‌اش را دارد: «چند و چون تحصیل برادرم را/ از استادش پرسیدم/ به من گفت: / می‌رس! / برادر تو نخبه‌ای است/ با آمد و شدی منظم/ رفتاری حرمت آمیز/ اندیشه‌ای پیوسته/ زبانش/ چون دوک نخریسی در کام می‌چرخد/ و هوشی/ شگفت‌انگیز دارد/ مبادا تحصیل را ادامه دهد/ چه بگوییم؟ / کامل؟ / نه... فراتر از کامل است/ رتبه‌اش - سرورم - / برتر از رتبه اول/ و معدلش عالی‌تر از همه معدل‌هاست/ بنابراین اوصاف، برادر من! / برادرت/ آینده‌ای نخواهد داشت» (همان: ۸-۹۷).

۷. برون‌فکنی

به طور تحت‌اللفظی به معنی بیرون افکندن و غالباً به عنوان مکانیسم سرزنش کردن و یا سپر بلا قرار دادن تلقی می‌گردد. گاهی انسان‌ها به طور ناخودآگاه احساسات، ایده‌های نامطبوع و خصیصه‌های رفتاری خود را به دیگران نسبت می‌دهند. این مکانیسم بیانگر مثل کافر همه را به کیش خود پندارد است (بنگرید: مانفردا، ۱۳۶۹: ۱۳۹). «گوئی تاریکی کم بود/ که پرده‌ای این چنین ضخیم/ روبه‌روی دیدگانش کشیدند/ (ای مردم، به خدا قسم، پنجره نیستیم.. من نیز عاشق دیدنم) اما کو گوش شنوا؟! همه سرگرم دیدن

پرده آخر نمایشنامه‌اند» (مطر، ۱۳۹۱: ۲۵). در حالی که شاعر همواره دیگران را نفرین و سرزنش می‌کند، این خصیصه را به خورشید نسبت می‌دهد:

و در آن هنگام که خورشید
عبوس و شکسته‌دل از دشت می‌گذشت
آسمانِ ناگزیر را
به ظلمتِ جاودانه نفرین کرد

(شاملو، ۱۳۸۰: ۳۸۲)

این در حالی است که شاعر همواره زبان به نفرین و گلایه گشوده‌است. در جایی دیگر نیز شاعر دیگران را به ستیزه‌جویی متهم کرده، حال آنکه خود ستیزه‌جو است:

فریاد کردم: ای مسافر!
با من از آن زنجیریانِ بخت که چنان سهمناک دوست می‌داشتم
این مایه ستیز چرا رفت؟

(همان: ۴۴۲)

۸. جابه‌جایی

گاهی فشارها و اضطراب‌های ناشی از ناکامی، به جای اینکه موضوع اصلی را هدف قرار دهند، به چیزهای دیگر منتقل می‌شوند. مکانیسم دفاعی جابه‌جایی، موجب می‌شود که دل‌نگرانی‌ها از علت تولید کننده آن‌ها جدا شوند و به چیز دیگری که در اصل هیچ رابطه‌ای با آن ندارد منتقل شوند» (بنگرید: گنجی، ۱۳۸۳: ۱۳۴-۱۳۵). در این شیوه، احساس روانی یا حالت عاطفی از یک شخص یا شیء که مبدأ آن بوده، به شخص یا شیء دیگری که معمولاً خطر یا تهدید کم‌تری نسبت به منبع اصلی آن احساس دارد؛ انتقال می‌یابد (فروید، ۱۳۸۳: ۶۰). خواب نمودی از خیانت موجود در خانه است: «صدای کوبیدن درب خانه بیدارم کرد/ در خانه را بگشای ای حرامزاده! بگشای! خوابی خائن/ در خانه توست» (مطر، ۱۳۹۲: ۶۰).

در شعری گناه به گردن خون موروثی افکنده می‌شود: «همیشه خون نیاکانت در رگانت جاری است/ - "گناه من چیست؟ آیا من خواستم که نواده آنان شوم" / خون‌شان

در رگ‌های تو تحت تعقیب است، نه تو / چه ربطی دارد به تو؟ / از آنان دور شو! / - "پس چه تضمین که مرا نکشند؟" / خودکشی کن / یا بمیر / یا تسلیم دندان‌های تقدیر باش «(همان: ۶۹).

گاهی نیز همه را مقصر می‌داند: «ام عبدالله سوگوار است / عبدالله در زندان جان داد / دلیل بازداشت او چیزی نبود جز گزارش عادل / از عادل جنینی یتیم به جا ماند / او در حالی اعدام شد که همسرش آبستن بود / در گزارش فاضل آمده بود: / عادل برخی نکات را در گزارشش نادیده گرفته است / فاضل ترور شد / و جز بیوه زنی بر جا نگذاشت / بیوه زنی که مرد / و در آخرین گزارش خود مدعی شده بود / گزارش هایش بدون آب و تاب بوده است / چگونه مرد؟ / دختر عبدالله در گزارش آورده بود / که در خانه بیوه زن نوای بلبلان را شنیده است...» (همان: ۳-۴۲).

شاملو نفرت از به تماشانشستگان ناعادل «اکنون که مرا به قربانگاه می‌برند / گوش کنید ای شمایان / در منظری که به تماشا نشسته‌اید» (شاملو، ۱۳۸۰: ۳۰۵). با جابه‌جایی جایگاه قاتلان به آشنایان می‌نویسد: «چرا که من از هر چه با شماست، از هر آنچه پیوندی با شما داشته‌است / نفرت می‌کنم / از فرزندان و / از پدرم / از آغوش بوی ناک‌تان و / از دست‌هایتان که دست مرا از سر خدعه فشرده است» (همان: ۳۰۵).

۹. دلیل تراشی یا عقلانی‌سازی

این مکانیزم، تعبیری است مجدد از رفتارمان تا آن را منطقی‌تر و پذیرفتنی‌تر جلوه دهد. برای اینکه فکر یا عمل تهدیدکننده‌ای را موجه جلوه دهیم، خودمان را متقاعد می‌کنیم که توجیهی منطقی برای آن وجود دارد (شولتز، ۱۳۷۹: ۶۸).

مطر بر این باور است که در حالی که دیگر انگیزه‌ای برای پایداری و ماندگاری باقی نمانده، تنها به این خاطر مانده‌اند که خاری در چشم دشمن باشند: «- پس چرا مانده‌اید؟ - ماندن ما از آن رو است / که ایستادگی را تزریق کنیم / و پایداری را زنده بداریم / تا خاری باشد / در مردمک چشم حسودان» (مطر، ۱۳۹۲: ۳۴).

«ایستاده است / حال آنکه مرگ در چشم به‌هم‌زدنی می‌آید / کجا رود؟ / افق / تنگ تر از واژه "کجا" است!» (همان: ۶-۳۵)

او حتی سکوت مردم را به بهانه سرکوبی و ترور دستگاه حاکمیت، قابل قبول می‌داند: «من برخاستم و فریاد زدم: / شیر و گندم چه شد؟ / تأمین مسکن چه شد؟ / شغل فراوان چه شد؟ / چه شد آن کس / که داروی بینوایان را به رایگان می‌دهد؟ / و با عرض پوزش / عالی جناب! / دوست من حسن / چه شد؟» (همان: ۴۱) که نمودی از دلیل تراشی است.

شاملو نیز اشعاری با این رویکرد دارد:

ما در ظلمت‌ایم

بدان خاطر که کسی به عشق ما نسوخت

ما تنهاییم

چراکه هرگز کسی ما را به جانب خود نخواند

ما خاموشیم

زیرا که دیگر هیچ‌گاه به سوی شما باز نخواهیم آمد

(شاملو، ۱۳۸۰: ۳۰۲)

فریاد کردم: ای مسافر!

با من از آن زنجیریانِ بخت که چنان سهمناک دوست‌می‌داشتم

این مایه ستیز چرا رفت؟

با ایشان چه می‌بایدم کرد؟

(همان: ۴۴۲)

۱۰. والایش یا تصعید

در حالی که جابه‌جایی به یافتن جانشینی برای ارضای تکانه‌های نهاد مربوط می‌شود، والایش، مستلزم تغییر دادن تکانه‌های نهاد است نه جانشین‌سازی برای آن. یعنی انرژی‌گریزی، به کانال‌های دیگر ابراز، منحرف می‌شود؛ کانال‌هایی که جامعه آن‌ها را پذیرفتنی و قابل تحسین می‌داند.

فروید بر این باور بود که غالب هنرمندان، شاهکارهای هنری خویش را با تصعید عقده‌ها و امیال واپس‌زده خود خلق کرده‌اند: «والایش سایق‌ها، یکی از جنبه‌های بسیار برجسته تکامل تمدن است و این امکان را به وجود می‌آورد که فعالیت‌های عالی روانی،

علمی، هنری و ایدئولوژیک، یک چنین نقش پر اهمیتی را در زندگانی ایفا کنند» (فروید، ۱۳۹۰: ۶۰).

روح سرکش شاعر در عالم شعر به کرکسی تشبیه می‌شود که به اوج می‌رسد: «کرکس به هنگام سرگشتگی چرخ می‌زد/ کرکس در آسمان اوج گرفت و اوج/ سپس به قهقرا برگشت/ آیا قله از آن من است/ یا آنکه همانند گرم‌های خاکی‌ام/ باید که رها شود! / خداوند به او گفت/ «پس تو مخلوقی دیگر خواهی بود/ توانمند چون صخره‌ها/ سرسخت چون کرکس‌ها/ لطیف چون گل‌ها/ در هیأت آفریدگان دیگر/ باش! / کرکس والا تبار/ بال‌هایش را بست/ هوشیار شد/ پس آنگاه شاعر شد» (مطر، ۱۳۹۲: ۲۴۰).

شواهد ذیل نشان می‌دهد که شاعر به واسطه شعر به آرمان‌هایش رسیده است: «خواستم مرگم را ترور کنم/ به صدایم مسلح شدم/ «ای شعر/ آرزوها به درازا کشید/ غربت نابودم کرد/ ای شعر/ وطنم باش/ ای شعر! / صدایم را چون آذرخش/ در بیابان‌های تار پاشان/ صدایم را چون رعد/ بر سکوت فرو ریز/ و چون آتش در رگان سرما...» (همان: ۲۶۳).

«من/ بر دار شده فوق الذکر/ با طناب قافیه‌ها/ به ترس و لرز/ خیانت کردم/ از ریا برهنه شدم/ و روگردانی‌ام از روسپی‌گری را/ فریاد زدم/ مرتکب صداقت شدم/ تا شعری بنویسم/ مرتکب شعر شدم/ تا سپیده‌دمی بنویسم/ و بر نظام‌های خرفت/ و حاکمان یاهو گو شوریدم.../ از این‌گونه... اعترافم را امضا کردم» (همان: ۲۸۶).

تصعید در اشعار شاملو، نقش برجسته‌ای را به عهده دارد:

من فروتن بوده‌ام

و به فروتنی، از عمق خواب‌های پریشانِ خاک‌ساریِ خویش

تمامی عظمتِ عاشقانه انسانی را سروده‌ام تا نسیمی برآید

نسیمی برآید و ابرهایِ قطرانی را پاره‌پاره کند

و من به سانِ دریایی از صافیِ آسمان پُر شوم

از آسمان و مرتع و مردم پر شوم

(شاملو، ۱۳۸۰: ۲۶۸)

او رسالت شاعری خود را غیرزمینی می‌داند:

آمد ز قلعه بیرن پیری سپیدموی
پرسید حال و گفتم
در من نهاد چشم
گفت: این طلسم کهنه کلیدش به مُشتِ توست
با کس مپیچ بیّه
آینه‌ئی بجوی

(همان: ۳۱۸)

به همین خاطر است که در جست و جوی مفهوم مجرد بوده:
من آن مفهوم مجرد را جُسته‌ام
من آن مفهوم مجرد را می‌جویم

(همان: ۶۰۳)

در خون و در ستاره و در باد، روز و شب
دنبال شعر گمشده خود دویده‌ام
بر هر کلوخ‌پاره این راه پیچ‌پیچ
نقشی ز شعر گمشده خود کشیده‌ام

(همان: ۹۹)

و جهت ترسیم آن مفهوم مجرد به شعر و شاعری روی آورده:
و من سنگ‌های گرانِ قوافی را بر دوش می‌برم
و در زندانِ شعر محبوس می‌کنم خود را
به‌سانِ تصویری که در چارچوب‌اش
در زندانِ قاب‌اش

(همان: ۵۰)

نتیجه بحث

بررسی شعر / احمد مطر بر اساس نظریه فروید نشان می‌دهد که میان سه بخش از شخصیت وی؛ یعنی نهاد، من و فرامن، تعارض وجود دارد و شاعر به طور مرتب با این

مسأله درگیر است. درگیری میان نهاد و فرامن، منجر به کاربرد مکانیسم‌های دفاعی متنوع نظیر جابه‌جایی، خود برتربینی، تحقیر دیگران و ... گردیده است. برخی مکانیسم‌ها چون تحقیر و برون‌افکنی کاربرد بیش‌تری داشته‌اند که هم‌زمان قابلیت بررسی شعر از منظر نظریه «عقدہ حقارت»/دلر را فراهم می‌آورد. شاعر در نهایت به کمک نیروی تصعید و والایش توانسته است به غایت‌نگری خود صورت عمل پوشانده و راهی در روشنی شعر بیابد. در شعر/حمد شاملو نیز موارد مذکور قابل رؤیت است. نیازهای نهاد در قالب نیازهای جسمی و ترس از مرگ، بیش از سایر موارد رؤیت می‌شود. از منظر تحقیر دیگران و حس برتری‌جویی، در شعر شاملو بیش از مظهر، شواهدی موجود است.



کتابنامه

- احمدوند، محمدعلی. ۱۳۸۶ش، **بهداشت روانی**، تهران: انتشارات پیام نور.
- اسپیر، مانس. ۱۳۷۹ش، **تحلیل روان‌شناختی خودکامگی و استبداد**، ترجمه علی صاحبی، تهران: ادب و دانش.
- اسنودن، رود. ۱۳۸۸ش، **خودآموز یونگ: آموزش مبانی روان‌شناسی تحلیلی و آشنایی با نظریه‌های او**، ترجمه نورالدین رحمانیان، چاپ دوم، بی جا: انتشارات آشیان.
- امامی، نصرالله. ۱۳۸۵ش، **مبانی و روش‌های نقد ادبی**، چاپ سوم، تهران: جامی.
- ایزدی، سیروس. ۱۳۵۱ش، **روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب**، بی جا: بی نا.
- ایگلتون، تری. ۱۳۶۸ش، **پیش درآمدی بر نظریه ادبی**، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: شرکت نشر مرکز.
- آیسنک، هانس یورگن. ۱۳۷۷ش، **واقعیت و خیال در روان‌شناسی**، ترجمه محمدنقی براهنی، نیسان کاهان، چاپ دوم، تهران: انتشارات رشد.
- پارسا، محمد. ۱۳۷۶ش، **زمینه روان‌شناسی (روانشناسی عمومی)**، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات بعثت.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۸ش، **آشنایی با نقد ادبی**، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سخن.
- سیاسی، علی اکبر. ۱۳۴۹ش، **روان‌شناسی شخصیت**، انتشارات ابن سینا.
- سیاسی، علی اکبر. ۱۳۵۴ش، **نظریه‌های مربوط به شخصیت**، انتشارات دانشگاه تهران.
- شالچیان، طاهره. ۱۳۷۳ش، **آشنایی با اصول روان‌شناسی**، چاپ سوم، بی جا: انتشارات بدر.
- شاملو، احمد. ۱۳۸۰ش، **مجموعه آثار**، تهران: نگاه.
- شاملو، سعید. ۱۳۸۲ش، **مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت**، چاپ هفتم، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۸ش، **نقد ادبی**، چاپ سوم، بی جا: نشر میترا.
- شولتز، دوان. ۱۳۸۴ش، **نظریه‌های شخصیت**، کریمی و همکاران، چاپ اول، تهران: نشر ارسباران.
- شولتز، دوان. ۱۳۶۲ش، **روان‌شناسی کمال**، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: نشر نو.
- عباس، فیصل. ۱۹۹۶م، **التحليل النفسی والإتجاهات الفرویدیة؛ المقارنة العیادیة**، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفكر العربی.
- فرزاد، عبدالحسین. ۱۳۸۸ش، **درباره نقد ادبی**، چاپ پنجم، نشر قطره: تهران.
- فروید، زیگموند. ۱۳۷۷ش، **اصول روانکاوی بالینی**، گردآوری و ترجمه از سعید شجاع شفتی، تهران: ققنوس.

- فروید، زیگموند. ۱۳۸۹ش، **اشتباهات لپی**، ترجمه حسین آرومندی، بی جا: بی نا.
- فروید، زیگموند. ۱۳۹۰ش، **آینده یک پندار**، ترجمه، تحشیه و مقدمه هاشم-رضی، تهران: بهجت.
- فروید، زیگموند. ۱۳۹۱ش، **التحليل النفسى للرجولة والانوثة من فروید الى لاكان**، عدنان حب الله، بإشراف المركز العربی للأبحاث النفسية والتحليلية.
- فروید، زیگموند. ۱۳۹۲ش، **اصول روانکاوی ارزست جونز، دالبی یز ... با فرهنگی از اصطلاحات عمومی و فرهنگی**، ترجمه، تحشیه و مقدمه هاشم رضی، تهران: بهجت.
- فیست، جس، جی فیست، گریگوری. ۱۳۸۹ش، **نظریه های شخصیت**، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ پنجم، تهران: نشر روان.
- کریمی، یوسف. ۱۳۸۹ش، **روان شناسی شخصیت**، چاپ چهاردهم، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- گنجی، حمزه. ۱۳۸۳ش، **روان شناسی عمومی**، چاپ بیست و هفتم، نشر ساوالان.
- مانفردا، مارگاریت و ل، کرامپیتز، سیدنی د. ۱۳۶۹ش، **روان پرستاری**، ترجمه طلعت شهیریاری و همکاران، چاپ اول، تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- مطر، احمد. ۱۳۸۴ش، **پلاکاردها: یک شعر**، ترجمه عبدالرضا رضایی نیا، تهران: سوره مهر.
- مطر، احمد. ۱۳۹۰ش، **چه دشوار است سخن؛ گزیده اشعار احمد مطر**، ترجمه صفاء الدین گچی، تهران: بی نا.
- مطر، احمد. ۱۳۹۱ش، **درها هم زبان دارند**، ترجمه ایاد فیلی، تهران: آوگان.
- مطر، احمد. ۱۳۹۲ش، **خندیدن با زبان زخم**، ترجمه عبدالرضا رضایی نیا، تهران: روایت فتح.
- مطر، احمد. ۱۳۹۳ش، **تق تق**، ترجمه سهند آقایی، تهران: مشکی.

Bibliography

- Aisenck, Hans Jurgen (1377) Reality and Imagination in Psychology. Translation: Mohammad Nadihi Barahani, Nissan Kahan. Grow Publishing, Tehran, Second Edition.
- Ahmadvand, Mohammad Ali (2007), Mental Health, Tehran, Payame Noor Publications.
- Esperan, Mones (2000). Psychological Analysis of Autocracy and Autocracy, Translation by Ali Sahebi, Tehran: Literature and Knowledge.
- Snowden, Rud, Yong Self-Learning: Teaching the Basics of Analytical Psychology and Familiarizing with His Theories. Translation of Nouredin Rahmanian. Publishing House of Aishan, Second Edition, 2009.
- Nasrallah Emami (2006) The Foundations and Methods of Literary Criticism; Tehran, Jami, Ch Third.
- Izadi, Sirous (1351), personality psychology from the point of view of schools, Dehkhoda.

- Eagleton, Terry (1368). *A Prelude to Literary Theory*, Translated by Abbas Mokhtbar Nashr Center, Tehran, First Printing.
- Parsa, Mohammad (1997) *The field of psychology (General psychology)*; Besat Publishing, Tehran, Fourteenth Edition.
- Zarrin Kob, Abdolhossein (2009) *Understanding Literary Criticism*. Sokhan Publication, Eighth Edition.
- Sicia, Ali Akbar (1354), *Personality Theories*, Tehran University Press.
- Political, Ali Akbar (1349), *Personality Psychology*, Avicenna Publications.
- Shalchiyan, Tahereh (1373) *Introduction to the Principles of Psychology*, Badr Publications, Third Edition.
- Shamloo, Ahmed (2001). *Collection of Works*, Tehran: Look.
- Shamloo, Saeed (2003), *Schools and Theories in Personality Psychology*, Tehran, Growth, Seventh Edition.
- Shamsa, Sirus (2009) *Literary Review*, Mitra Publishing, Third Edition.
- Shultz, Devon (2005), *Personality Theories*, Karimi & Associates, Tehran, Arasbaran Publishing, First Edition.
- Schulz, Duane (1362) *Psychology of Perfection*, Gothic Translation, Khoshdel, New Publishing.
- Farzad, Abdolhossein (2009) *about literary criticism*. Drop Publishing, Tehran, Fifth Edition.
- Freud, Sigmund (1377). *Principles of Clinical Psychoanalysis* /; Collection and translation from Saeed Shojaeshti, Tehran: Phoenix.
- Freud, Sigmund (1392). *Principles of Psychoanalysis by Ernest Jones, Dolby ... With a Culture of Common and Cultural Terms ...* / [Written by Sigmund Freud]; Translated, Gratis and Introduction by Hashem Ratii. Tehran: Behjat.
- Freud, Sigmund (1389) *Lep's Mistakes* / Writer Sigmund Freud; Translation by Hossein Aromandi.
- Freud, Sigmund (1390) *The Future of a Thought*, Translation, Gratis and Introduction Hashem Ratii. Tehran: Behjat.
- Freud, Sigmund (1391) *Al-Tahlil al-Nafisi, Larjullah and Al-'Otha'a I, Freud, El-La-Kahn / Adnan Habb Allah; Bashr al-Muqas al-Arabi, the Lābhāt al-Nafisa and Al-Tahliliyah*.
- Fist, Jess, J Fist, Gregory (2010) *Theories of Personality*. Translation by Yahya Seyyed Mohammadi. Ravan Publishing House, Tehran, Fifth Edition.
- Abbas, Faisal (1996), *Al-Thaqul al-Nafsi and al-Ottahahat al-Furoidi, Al-Muhararna al-Ayadī; Dar al-Fakir al-Arabi, Beirut, al-Taba al-Awli*.
- Karimi, Yousef (2010) *Personality Psychology*. Publishing House, Tehran, Fourteenth Edition.
- Karimi, Yousef (2010) *Psychology of Personality, Theory and Concepts*. Payame Noor University Press, Tehran, Thirteenth Edition.
- Ganji, Hamza (2004) *General Psychology*. Savalan Publishing, 27th edition.
- Manfreda, Margarita L., Curhimats, Sidney D. (1369) *Psychiatric Nursing*. Translated by Talaat Shahriari et al. University Press, Tehran, First Edition.
- Matar, Ahmad (2006) *Placards 1*, Translation by Abdolreza Rezaei Nia, Tehran: Surah Mehr.
- Matar, Ahmad (1384) *Placards: A Poem* / Ahmad Matar; Translation by Abdolreza Rezaei Nia, Tehran: Surah Mehr.
- Matar, Ahmad (1393) *Sacred Translation*, Sahand Aghaei, Tehran: Black.
- Matar, Ahmad (1391) *The doors also have a tongue*, Aydafili translation, Tehran: Avgan.

Matar, Ahmad (1392). Wounding with Wounds, Translation by Abdolreza Rezaie Nia, Tehran: Fatah narration.

Matar, Ahmad (1390) How difficult is the speech / selection of poems by Ahmad Matar; translation by Saffa'din Gachi, Tehran: Safa al-Din Gachi.

